

جہان نورانی

اثر: ہیٹر نایدروست

The Light World

by

Heater J. Niderost

یادداشتی از نویسنده

همگونه فرد به نتایج یک سفر نظر می‌کند؟ ما انتظار و امید
این سفر حاکی هم همینگونه است ... موسی که با مرگ از
این عالم عبور کرده‌اند، دنیائی دارند که از جهان ما جدا است^(۱)

این کتاب کوچک کتاب مسرت بخشی است. امیدوارم برای
خواننده، چه جوان و چه پیر، اطمینان را همراه با خیلی چیزهای
دیگر به ارمغان بیاورد. اغلب به مرگ، به عنوان دری بسته شده به
رویمان و موضوع گنگی که ما را به فکر فرو می‌برد، نگریسته‌ایم و
همواره خواسته‌ایم که از آن پرهیز کنیم. در حالی که در واقع
تولدی جدید است و قدمی به پیش و همان قدر هم اجتناب
ناپذیر و حتمی است. هدف غائی این کتاب این است که نور
حقیقت را بر جهان دیگر که وجود دارد بتاباند تا این حالت
نامناسب و وحشت و ترس از مرگ را مخصوصاً از ذهن فرزندانمان
پاک کند.

بسیاری معتقدند که امکان ندارد چیزی بدتر از مرگ فرزند
وجود داشته باشد. هنگامی که اریک^(۲) من مُرد، با مرگش احتیاج
شدیدی برای شناخت عالم نامرئی در من به وجود آورد. همیشه

۱- (ترجمه از انگلیسی) مأخذ: 'Abdu'l-Baha in London, p.77

۲- Eric

مرگ را به عنوان امری مستم می پنداشتم، ولی هرگز به طور جدی درباره آن فکر نکرده بودم. فقط همیشه سعی می کردم نهایت تلاشم را در این جهان به کار ببرم. اما این طرز فکرم باطل گردید. من نمی توانستم بسم را به جهان نامعلوم برزخ تبعید کنم. بنابراین چون بهائی بودم، به معتقدات بهائی روی آوردم و حتی به خاطر این چند قطره اطلاعات، از بحر آثار امری تا ابد ممنون خواهم بود.

سبک این کتاب برای فکر نسل جوان در نظر گرفته شده است. امیدوارم کودکان آن را بخوانند. زیرا سالها مشغول تعلیم روحانی کودکان بودم (در نتیجه آن خودم تعلیم یافتم!) و عاشق کارم بودم. هنگامی که اریک مُرد، ده ساله بود. زمان بیان پرسش هایش بود و مشاهده شگفتی ها. مرگ او در همه کسانی که او را می شناختند، تأثیر عمیقی گذاشت و همه را متأثر کرد. او وجود شادی بود و هنوز هم هست. به نظر می رسد که ما دو نفر با هم شراکتی روحانی پیدا کرده ایم. طی مسیرهای تقریباً تکان دهنده، طرح این کتاب در ذهن من شکل گرفت و تا نوشته نشد مرا رها نکرد. می توانستم شادی فزاینده او را در حالی که این حکایت در مقابلم کامل می شد، مشاهده کنم.

پس، خواننده عزیز من، اجازه دهید اریک دست شما را در این سفر بزرگ روح بگیرد و ببرد.

سلام

در ابتدا اسفند از مرگ بسیار مشکل است اما پس از اس
گرمش با شرايط جديد، روح شاکر می شود، زیرا از فبود
محدود آزاد شده تا بتواند از آزادی نامحدود لذت برد^(۱)

الو! از جهان نورانی به جهان خاکی! سلام! اجازه دهید
خودم را معرفی کنم. نامم اریکاست و واقعاً می خواهم با شما
صحبت کنم. با شما! آیا تا به حال در مورد زندگی پس از مرگ
فکر کرده اید؟ مطمئنم که فکر کرده اید. چه کسی هست که
فکرش را نکرده باشد. من هم مجذوب آن بودم. عادت داشتم به
فضا و آسمانها نگاه کنم و به فکر فرو می رفتم. قصه های اشباح را
می خواندم و باز به فکر فرو می رفتم و در مورد درک بدون استفاده
از حواس مطالعه می کردم و واقعاً در اندیشه ها غرق می شدم.
اینها چیزهایی بود که می خواندم. همانهایی که مادرم پس از مرگ
من به کتابخانه برگرداند. خیلی خوب می دانم که عجیب است ...
به نظرم می آید که همیشه ما جراجو و کنجکاو بودم، اما هرگز
انتظار زیاده روی تا این حد را نداشتم.

من جهان شما را ۹ سال زمینی پیش از این ترک کردم.
جسمم بر اثر یک تصادف از دو چرخه ام به زیر چرخ های یک

۱- عطایه مبارک مورخ ۲۳ آوریل ۱۹۱۲ در واشنگتن دی سی (ترجمه از انگلیسی)

ماشین افتاد و مرد. یک آن در حال برگشتن از استخر بودم و لحظه بعد - ترق. اصلاً چیزی احساس نکردم. چه ضربه بزرگی! کجا بودم؟ چه اتفاقی افتاده بود؟ من اینجا بودم و جسمم آنجا افتاده بود. من ناگهان به عالم کاملاً جدیدی پرتاب شده بودم. یک جهان کاملاً تازه. حال کاملاً خوب بود، اما جسمم حالش اصلاً خوب نبود.

همه اینها هنگامی که ده سال زمینی از عمرم می گذشت اتفاق افتاد. مراسم تدفین من چهارم ماه می بود، یعنی یازدهمین سالروز تولدم. می دانم این هم غیر قابل باور کردن است. اما کاملاً واقعیت دارد. یک روز بسیار زیبای آفتابی بود و صدها نفر جمع شده بودند. مناجاتهایی که تلاوت می کردند مانند امواج به بالا صعود می کرد و دورم را می گرفت و مرا با لرزش آرامی به بالا می برد. عشق و محبت آنها چنان لرزش خارق العاده ای به وجود آورده بود که اصلاً نمی شد باور کرد. پسرا! به تمامش احتیاج داشتم. همه چیز خیلی برایم عجیب بود. خیلی برایم مشکل بود که این واقعیت را بپذیرم که نمی توانم دوباره به خانه برگردم، به خانه زمینی ام، نزد مادر و پدر و همه کسم.

جنبه‌ها

تفرسی که صورت گرفته اند دارای صفاتی دیگری که حلز این
عالم از آن بی خبرید، مملکت اعصابی در میان است^(۱)

برای من پذیرفتن وضع جدید خیلی مشکل بود. شما هم
می‌توانید درک کنید که چقدر برای پدر و مادرم، خواهرهایم،
برادرم پیترو و تمام خانواده و دوستانم سخت بود. ضربه بسیار
بزرگی بود. با وجود این که سالها از آن گذشته، هنوز پیترو خداوند
را نبخشیده است. او هنوز هم فکر می‌کند که نهایت بی‌عدالتی و
بدجنسی بود. حس دادخواهی او به جوش آمده بود. غیر
از این که ما برادران معمولی بودیم، مرتب به سر و کلاه هم
می‌پریدیم، دعواها و مشاجرات خودمان را داشتیم و او مرتب مرا
دنبال می‌کرد. راستی می‌توانستم یک اعصاب خردکن واقعی
برای او باشم. در نتیجه، او این احساس بد را داشت که ما فرصت
برای رفیق شدن و درک یکدیگر را نداشتیم. او خیلی احساس
تأسف و غم می‌کرد. البته این احساس الآن دو طرفه است.

شب‌ی رؤیائی دید، از آن خوابهای عجیب. خواب دید که
پشتم به اوست و دارم به تابلو مدالهایی که در شنا گرفته‌ام، نگاه
می‌کنم. او گفت، "چطوره که اینجائی؟ من فکر می‌کردم که در

۱- نقل ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء از ص ۲۱۷ بهاء‌الله و عصر جدید (طبع برزیل)

بیمارستانی! من گفتم، نه. بعد او گفتم، من فکر می‌کردم تو
مُردی، و من پاسخ دادم، چرا اینطور فکر می‌کنی؟ بعد او از
خواب بیدار شد.

درد پیترو واقعاً مرا خُرد کرد. ببینید، احساسات و ادراک ما
در این جهان خیلی قوی‌تر است. افکار همه به من ضربه وارد
می‌کرد. واقعاً مشغول تلاش و عبور از میان امواج اندوه و غم
بودم. می‌بایست آنها را آگاه می‌کردم که این جهان جدید بسیار
خارق‌العاده و پر از نور و عشق است، بگوییم که اینجا خانواده و
دوستان دورم را گرفته‌اند.

پدر خیلی خوب بود. او می‌توانست مرا احساس کند. شبها
تنهایی به حیاط می‌رفت و به ستاره‌ها و سیاره‌ها نگاه می‌کرد.
چیزی که هر دو نفر ما مجذوب آن بودیم. من به سرعت می‌آمدم
و او را با عشق خود محاصر می‌کردم. عجب قوه نیرومندی است.
او واقعاً می‌دانست که من آنجا هستم. عجب احساس
خارق‌العاده‌ای! خیلی از دوستانم در اینجا نمی‌توانند با خانواده
زمینی خود ارتباط برقرار کنند، چون خانواده آنها اصلاً باور
ندارند که ما هنوز هم وجود داریم. چقدر ناراحت‌کننده است.
باور کنید خیلی احساس تنهایی می‌کنند.

پدر آیا یادت هست آن ملاقاتی که داخل اتوبوس با هم
داشتیم؟ ببینید، او عادت داشت با اتوبوس به محل کارش برود و
درست لحظه‌ای که مُردم او مانند همیشه در راه بود و یک صدلی
خالی در کنارش بود. بنابراین طبیعتاً فکر کردم برای من است!

گفتم، "سلام پدر!" او صدای مرا به وضوح شنید و تقریباً از جا پرید. اما چون خونسرد است با لبخندی سریع جوابم را داد، "تو اینجا چکار می‌کنی؟ برو از مادرت مواظبت کن. او به تو احتیاج دارد،" و من رفتم.

مادر فرق داشت. درد مادر مانند پيله‌ای آتشین و سوزان او را در بر گرفته بود و می‌بایست صبر کنم تا در موقع آرامش با او تماس بگیرم. با وجود آن که می‌خواست مرا در این جهان مادی داشته باشد، اما می‌دانست که حال خوب است، کاملاً خوب. در واقع او احساس می‌کرد که من ناگهان پیش از او بزرگ شده‌ام. من والد شدم و او کودک. ببینید، من پیش از او به جهان دیگر وارد شدم و به نظر می‌رسد که همه چیز معکوس شده است.

مادر خوابی دید. او آخر ماه می‌بود. آنها همه به کبک^(۱) رفته بودند تا رقابت رابین^(۲) را در مسابقات استثنائی ژیمناستیک ببینند. آنها منزل دوستانشان سکونت کرده بودند. شبی مادر از خواب بیدار شد و متوجه شد هنوز می‌تواند بخوابد و دوباره به خواب رفت. او خواب دید که گیتار می‌نوازد و یک گروه کودک روی پله‌ها آواز می‌خوانند. ناگهان متوجه شد که یکی از آنها با لحنی خوش آواز می‌خواند. در جستجوی آن صدا برآمد و مرا در حال لبخند زدن به خودش یافت! برای من و مادر این اولین تماس واقعی بود. او خیلی خوشحال بود.

Robin-۲

Quebec-۱

رایین کوچکترین خواهرم بود، رفیقم بود. ما فقط ۱۵ ماه زمینی با هم فاصله سنی داشتیم، اما رابطه مخصوصی بین ما وجود داشت. رایین موجود آرام و مطمئنی است و من به او نزدیک هستم. درست هنگامی که من رفتم، هر زمان که مادر ناراحت و غمگین بود، من به رایین سُلّمه می زدم و او به کنار مادر می رفت و او را آرامش می بخشید. مادر هرگز نمی توانست این حزن و اندوه را فراموش کند. خیلی ناراحت کننده بود و رایین این را می دانست.

خواهرم وندی^(۱) از همه بزرگتر است و درست مثل پدر خیلی می فهمید. او درست روز تصادف از دانشگاه برگشته بود. مثل من شناگر خوبی بود. خیلی سر حال و خوشحال بودم که او به خانه می آید تا تلاشم را در مسابقه شنای آخر هفته ببیند. وندی خیلی به رایین شباهت دارد. او قبول کرد که من قدم به جهان کاملاً جدیدی گذاشته‌ام. وقتی که به او سر زدم وندی در حال استراحت روی تختش بود. تمام اطاق از نیرو آکنده بود. او نمی توانست حرکت کند، حتی نمی خواست حرکت کند، از ترس این که مبادا مزه بروم. او فقط به نوعی مرا در بغل گرفت.

خواهر دیگرم، هایدی^(۲)، مانند پیترا اوقات اوقات سخنی را گذراند. مرتب می پرسید، "چرا اریکا؟ چرا او؟ چرا من نه؟" او خیلی وحشت زده و گیج شده بود، درست مانند پروانه‌ای که

بالهایش مجروح شده باشند. بی پناه بال بال می زد. اما من سراغ او هم رفتم. او مرا احساس کرد. "هایدی! نوب فوتبالم یادته؟ هنگامی که آن را از زیر درخت برداشتی و در آغوش گرفتی، تمام عالم عقب رفت و محو شد، احساس کردی که در فضا معلقی، پسر! تماسمان جرقه زد!" او مرتب از خودش می پرسد که دنیای بعد چه شکلی است، اریک حالا چه می کند؟

بنابراین من و مادر این کتاب را برای شما می نویسیم تا به شما بگوئیم که نباید به جهان بعد بی توجه باشید، لازم نیست از مرگ بترسید. مطمئناً روزی شما نیز به اینجا خواهید آمد و این آن چیزی است که می خواهیم به شما نشان بدهم! قسمت خویش همینجا است که همیشه وجود داریم. تازه کلی هم بیشتر از اینها هست ...

چرا ما وجود داریم؟

بِسْمِ كَرِيمِهَاكَ سَرَدَمِ رَا اَز سَبَارِ اَمْرِيدگان
بِرگرید و او را بهر نفسِ بزرگی آرايش فرمود. (۱)

آیا فکر می‌کنید که ما انسانها یک جزء لازم از این جهان هستیم؟ یک جزء واقعاً مهم یا فقط یک اتفاق تصادفی؟ آیا فقط اجسامی از پوست و خون هستیم که مغزمان ما را به جلو می‌راند، یا چیزی بیشتر از آنیم؟ خوب، از جایی که هستیم در کیهان همه چیز به هم مرتبط است. هر چیز علت و دلیلی دارد. همه چیز با هم کار می‌کنند، زیبا، حیرت‌انگیز و عجیب است. همه اینها چگونه اتفاق افتاد؟

اسم آن نیروی اولیه، خالق که در ورای این جهان مرتبط به هم قرار دارد، خدا است. او سر بزرگ است. ماورای درک و فهم ما. اما او خلقتش را دوست دارد، او ما انسانها را دوست دارد و ما را به هدف خاصی آفریده است.

تمام مخلوقات روح دارند، یک نیروی زندگی، اما روح انسانی بزرگتر و کاملتر از روح نباتی، حیوانی و جمادی است. به روح انسانی قدرت تفکر، اختراع و اکتشاف، تصور و همه گونه استعدادی داده شده است. به این روح انسانی روان می‌گویند. این

۱- سخنانی از آثار حضرت مها، الله، ص ۵۷

روح به این ه طور خلق شده تا خدا را بشناسد و او را دوست
بدارد و به او توجه کند.

درست است! برای همین است که ما انسانها وجود داریم.
خداوند می خواهد ما نیز او را دوست داشته باشیم! آیا هرگز
اینگونه به موضوع نگاه کرده اید؟ آیا می دانید چرا ما اینقدر
کنجکاو هستیم؟ هنگامی که مرتب سعی در کشف اسرار داریم و
می خواهیم در مورد هر چیزی بیشتر بفهمیم، که چطور کار
می کند یا هدفش چیست، در واقع داریم سعی بسیاری در
شناسائی خداوند می کنیم و در آن لحظه روح و روان خود را به
کار گرفته ایم.

قوی هستند که ما، نفوس عادی، قدرت تحمل دریافت آنها را نداریم و حتماً موقع دریافت می‌سوختیم و خرد می‌شدیم. این علائم عاشقانه آنقدر قوی هستند که تمام جهان را تغییر می‌دهند، حتی به عوالم نامرئی دیگر مانند دنیای من نیز نفوذ پیدا می‌کنند و آن را تغییر می‌دهند. همه چیز به هم مرتبط است. یک خدا تمام عوالم این جهان بی‌پایان را در میان دستان خود گرفته است.

خداوند پیامبران خود را انتخاب می‌کند. هر کدام هم پیام مخصوصی برای ما انسانها در مورد هر آنچه که باید بیاموزیم دارند، یعنی این که چگونه یکدیگر را دوست داشته باشیم، چگونه باعث اتحاد بشویم و چگونه خداوند را دوست داشته باشیم. این تعالیم، روح، ذات و وجود واقعی ما را پرورش می‌دهند و ما را به انسانهای واقعی تبدیل می‌کنند. خداوند مانند خورشید است، پیامبرانش نیز مانند نور خورشید هستند. وجود ما مانند گیاه کوچکی است که تمام انوار را جذب کرده خیلی سریع رشد می‌کند.

جسم نورانی شگفت‌انگیز ما

آن‌س که از حقیقت نفس سؤال نمودید آنها آیه الهیه و حرمه
ملکوتیه انسی محرر کل دی علم عن عرفان حقیقتها و کل
دی عرفان عن معرفتها آنها ازل شیء حکم عن الله سرحد. (۱۱)

پسر! حالا یک مشکل واقعی دارم. چگونه توضیح بدهم که
روح چیست؟ آیا چیز دیگری است که تو نمی‌توانی ببینی؟ فقط
می‌توانم توضیحی برای شما داشته باشم، زیرا روح از معماهای
فوق‌العاده ناشناخته است. درست مثل این که زندگی را بخواهیم
توضیح بدهیم یا درست به این می‌ماند که خدا را توضیح دهیم.
تمام این رموز از درک ما خارج است. اما بیایید سعی کنیم اندکی
از آن را درک کنیم.

شما یک جسم عنصری دارید و یک روح - بیایید اسم آن
را جسم نورانی بگذاریم، خوب؟ جسم عنصری شما در واقع به
وسیله جسم نورانی شما نیرو کسب می‌کند، زیرا آن "شما"ی
واقعی است و قوه زندگی شما. تا زمانی که جسم نورانی شما

۱ - سخنانی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۰۷

مضمون بیان مبارک بدرستی بداند روح نشانه‌ای از خداوند است گوهری ملکوتی است که
حقیقتش حتی برای نفوس دانا غیر قابل درک است و هیچ فرزانه‌ای نمی‌تواند آن را بشناسد. از بیان
تمام چیزهایی که آورده شده است، اولین چیزی است که از خداوند و بزرگی او حکایت می‌کند.

ارتباط داشته باشد، جسم شما زنده است. آیا می دانستید دانشمندی وجود دارند که مشغول تحقیق در مورد روح یا همان جسم نورانی هستند و حتی سعی دارند از آن عکس بگیرند؟ بله، حقیقت دارد.

به هر حال، شما معمولاً نمی توانید جسم نورانی را با چشمان ظاهری ببینید. چشمان شما فقط قسمتی از این امواج نورانی را می تواند ببیند. درست مانند گوشه‌ایتان که بعضی از تمام امواج موجود را می شنود. شما نمی توانید امواج رادیویی، جریانهای الکتریکی، اشعه ایکس، اشعه ماوراء بنفش، اشعه مادون قرمز، قوه جاذبه و همه نوع امواج و اشعه دیگر را ببینید. اما شما می توانید اثر آنها را ببینید، مگر نه؟ می توانید آفتاب سوختگی خود را ببینید، یا هنگامی که لیوانی می افتد شکستن آن را می توانید ببینید. شما جریان برق را هنگامی که دچار برق گرفتگی می شوید، حس می کنید! بنابراین، می دانید این اشیاء نامرئی واقعاً وجود دارند و علم همه اینها را توضیح می دهد. در واقع علم شما به نازگی شروع به یافتن حقیقت این رموز کرده است. هنوز کلی مانده تا کشف شود.

آیا آن قدرتی را که باعث رشد من و شما می شود می توانید ببینید؟ البته که نه. اما وجود دارد، مگر نه؟ شما رشد همه چیز را می توانید ببینید. آیا می توانید قدرت شجاعت را که باعث دلیری مردم می شود ببینید؟ آیا می توانید قدرت عشق را که مردم را به هم نزدیک می کند ببینید؟ خیلی خوب. آنها را نمی توانید ببینید.

اما نتایجش را که می بینید.

پس متوجه شدیم که نیروهای بسیاری وجود دارند که نمی توانیم ببینیم، مگر نه؟ نیروی زندگی نیروی قری و فوق العاده ای است. جسم نورانی شما یک نیروی زندگی است. فقط از یک عنصر درست شده است. نیروئی که مانند جسم شما پس از مرگ تجزیه یا متلاشی نمی شود. جسم نورانی شما انرژی است. اما چیزی بیش از انرژی. دارای هوش، شخصیت و احساسات است. به یاد داشته باشید که روح انسانی یعنی همان جسم نورانی شما برای شناختن خدا و عشق ورزیدن به او خلق شده است، بنابراین باید دارای اثر ویژه ای باشد که از عهده این کار برآید.

اعتقاد ما بر این است که عمل باعث ارساط بر جسم

و روح است و هر دو اثر متقابل روی هم دارند.^(۱)

حالا متوجه منظورم شدید؟ شما واقعاً جسم نورانی هستید و جسم عنصری شما مانند کشتی است، وسیله‌ای است برای سیر در این جهان عنصری. پس زمانی که شما به جهان بالا بیایید، نامرئی نمی‌شوید. در واقع همیشه نامرئی بوده‌اید، شما فقط عادت کرده‌اید باور کنید که این یک مشت پوست و استخوان شماً واقعی است.

اما انصاف هم باید داشت. این یک مشت پوست و استخوان، یک دستگاه عالی است. مگر نه؟ درست مانند یک مرکز کامپیوتری. مغز از هر قسمت جزئی بدن علائم دریافت می‌کند و برای آن قسمت علائمی می‌فرستد. قلب هم مانند یک تلمبه خودکار سوخت بدن شما، یعنی خون را به هر گوشه و کنار می‌رساند. همه انواع نظام‌ها با هم کار می‌کنند تا جسم شما حرکت کند و سالم بماند.

پس چگونه است که انسان بیش از یک آدم آهنی یا یک دستگاه است؟ چگونه روح، یعنی همان جسم نورانی شما، در

۱- ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از انگلیسی، توفیق موزج ۷ جون ۱۹۲۶

اینجا عمل می‌کند؟ جسم نورانی شما به وسیله عقل شما به کار گرفته می‌شود. عقل چیزی پیش از مغز است. می‌توان اینطور تشبیه کرد که مغز شما مانند کامپیوتر است و روح شما مانند کسی که کامپیو را به کار می‌اندازد. آن دو با هم کار می‌کنند تا برنامه یعنی عقل، را به وجود آورند. عقل شما همه گونه اطلاعات را از مغز جمع‌آوری می‌کند و به جسم نورانی شما می‌دهد. یک چنین چیزی است.

عالم رحم

نقطه از مدایت دارای جمع کمالات مثل روح و
عقل و بصیرت و شانه و دانعه، محصور، جمع موی
لکن ظاهر است بعد تدریج ظاهر می شود^(۱)

قدری به عقب برمی گردیم. جسم نورانی شگفت آور شما
سفر رشد و اکتشافاتش را درست از همان اول که در رحم مادرتان
ایجاد می شود، شروع می کند. از لحظه ای که تخمک و اسپرم با
هم ترکیب می شوند، جسم نورانی و عنصری شما، هر دو با هم، به
وجود می آیند. فراموش نکنید که جسم نورانی شما نیروی
زندگی شما است و بدون آن جسم عنصری زنده نخواهد بود.
بنابراین وسطهای راه به وجود نمی آید. اصلاً اینطوری نامفهوم
است. اصلاً نمی فهمم چطور بعضی از مردم این اعتقاد را دارند که
بچه فقط هنگامی که به دنیا بیاید انسان است و روح دارد و او را در
عالم رحم انسان به حساب نمی آورند.

عالم رحم تاریک است، کاملاً تاریک. ما آنجا به وسیله همه
جور صدائی، آب و ضربات محاصره شده ایم. مانند یک مشت
بچه قورباغه به دور و بر شنا می کنیم بدون این که اصلاً بدانیم
چرا دستها و پاها، چشمها و گوشها، دماغ و همه چیز دیگر در ما

۱- مباحثات عبدالبهاء، ص ۱۵۲

به وجود می آید! اما آنجا به صورت نوزادانی در حال رشد هستیم و آماده آن لحظه بزرگ می شویم که متولد شویم. خیال می کنید جسم نورانی ما در تمام این مدت چه می کند؟ درست است آنها نیز در حال رشد و یادگیری هستند. چگونه؟ خوب، از همان ابتدا جسم نورانی مادر (روح مادر) با ما در تماس است و به ما می آموزد. نه فقط مادر بلکه پدر و همه مردمی که دور و بر ما هستند. اما مادر ۲۴ ساعته آنجا است و اولین کسی است که به ما آموزش می دهد. دعاها و مناجاتهای او و هر چیز دیگری او با جسم نورانی مادر تماس است. عشق و توجه او از همان اول ما را می سازد.

مواظب باش! علامت می رسد! مرحله زایمان شروع شد! هیچ نوزادی مایل نیست دو بار این مرحله را بگذراند. تمام فشار و هول دادن و فشرده شدن است. بالاخره از عالم تاریک رحم بیرون می آید و به نور این جهان خاکی وارد می شود. پسر، عجب ضربه ایست! خیلی فرق دارد! (درست مثل این است که در مورد جهان بعد برایت تعریف کردم.) بند ناف بریده می شود و تمام نظام بدن کار می کند.



عالم خاکی

همگامی که صداقت، ثبوت، دما و حتی دامن نام مسرور در من شده است ...
 اگر با دروغ، بی وفایی و حيله و بزرگ مزاحه شویم، محدود می شویم این
 حالت تماماً به روح مربوط است و بیماری های جسمی نیست پس واضح است
 مسلم شد که روح مانند جسم دارای هستی و شخصیت جداگانه است^(۱)

کودک به دنیا آمده است. اولین مرحله سفر اکتشافی جسم
 نورانی کامل شده است. حال زندگی جدیدی روی کره خاکی
 شروع می شود، یک زندگی مملو از احتمالات. جسم نورانی به
 وسیله ارتباط کامپیوتری باید خیلی چیزها بیاموزد. این جهان چه
 چیزی برای آموختن دارد؟

عالم خاکی تکلیف بزرگی است. اول از همه کودک باید از
 لحاظ عنصری رشد کند و بیاموزد که چگونه از خودش مواظبت
 کند. قدم بعدی مدرسه است. باید به پرورش مغز، عقل و جسم
 نورانی اقدام کند. درست مانند اسفنج، مواد آموزشی را جذب
 کند، مهارت‌ها، زبان‌ها، علوم، هنر، تاریخ، جغرافی، ریاضی و هر
 چیز دیگری را بیاموزد تا نه فقط خودش رشد کند، بلکه جامعه
 اطرافش هم رشد کند. آنگاه او باعث از بین رفتن نادانی می شود و
 به پیشرفت و بهتر شدن دنیا کمک می کند.

۱- ترجمه خطابه سوم نوامبر ۱۹۱۱ حضرت عبداله‌ها، که در پاریس ایراد شده است

بله، دانش بسیار زیبا و شگفت‌انگیز است، اما پس از آن مرحله دیگری وجود دارد و آن طرز تفکر و رفتار ما است. چطور مطمئن شویم که علم ما نافع است و مضر نیست. منظورم این است که به جهان دور و برمان نگاهی بینداز! چه می‌بینی؟ گرسنگی، غصه و جنگ از یک طرف و ثروت‌های فوق‌العاده و خودخواهی و خشونت از طرف دیگر. آن زیبایی و عشق و توافق که دل همه ما برای آن پر می‌زند، لگدمال شده است. آیا زندگی فقط جابجائی پول است؟ اگر ما طرز تفکر و رفتار سالمی برای به وجود آوردن جهانی خوشبخت نداشته باشیم، تحصیلات به چه درد می‌خورد؟

جواب شما چیست؟ می‌توانید حدس بزنید چه کسی را فراموش کرده‌ایم؟ پیامبران خدا را! اگر مردم از پیامبرانشان روی برگردانند، چه اتفاقی برای اندیشه‌ها و رفتارهایشان می‌افتد؟ آنها خودخواه، بی‌توجه و ظالم و بعد غیر قابل اعتماد، خشن و نادرست می‌شوند. قدرت جسم نورانی آنها کم‌سو می‌شود، درست مانند چراغی که آنقدر کم‌سو شود تا بالاخره خاموش گردد.

بنابراین، اگر بخواهیم نور خود را زیاد کنیم باید به منشأ و منبع نور یعنی پیامبران روی بیاوریم. پیامبران به ما چه می‌گویند که انجام دهیم؟ در خودمان تحوّل ایجاد کنیم. تلاش کنیم تا دارای توجه، محبت و گذشت شویم، عادل، قابل اعتماد و شجاع گردیم. آنگاه خواهید دید چگونه نور ما قوی‌تر می‌شود. بله،

حالا داریم نورانی تر می شویم. شما جسم نورانی خود را پرورش دهید و فقط به دنیای اطراف نگاه کنید که چگونه به سوی بهتر شدن تغییر می کند.

بله، درست است. شما دارید جسم نورانی خود را می سازید. درست مثل این است که بخواهید دستها، پاها، چشمها، گوشها و همه چیز خود را خودتان بسازید. تماماً به خودتان بستگی دارد. شما می توانید غمگین و کم سو باشید یا خوشحال و پرنور. هنگامی که علائم تولد در جهان دیگر داده شود، هر راهی که شما تا آن موقع انتخاب کرده اید، روحتان در همان حالت خواهد بود. حرف مرا باور کنید! آنگاه آنچه که برای شما باقی می ماند فقط جسم نورانی شما است.

صعود

آس حد مثل نفس است و روح مثله مرغ... اگر نفس شکسته شود مرغ باقی و برقرار است بلکه احساسات آن مرغ بیشتر شود، ادراکاتش بیشتر گردد، اساطش بیشتر شود^(۱)

لحظه بزرگ فرا رسیده است: عملیات صعود. جسم کارش را به پایان رسانده است. او جسم نورانی را از عالم رحم تا عالم خاکی به دوش کشیده است. اندکی شبیه به مراحل مختلف موشک است. اما، خوب، داستان آن پرنده در قفس بهتر است. قفس تا هنگامی که کهنه یا شکسته نشود، پرنده را در بر می‌گیرد. بعد، پرنده آزادانه پرواز می‌کند. تصور آن پرنده در قفس را بکنید چگونه در گوشه‌ای خود را جمع می‌کند و هرگز فرصت پرواز و گستردن بال و پر را نمی‌یابد. اما پسر! جسم نورانی اوج می‌گیرد و صعود می‌کند!

یک لحظه صبر کنید! اگر "عضله‌های جسم نورانی آماده نباشد، چه می‌شود؟ وای وای، درست مانند پرنده بی بال و پر است. مانند موشک بدون سوخت، مانند چراغی که خاموش شده باشد. بله، اینجا اجسام نورانی مانند اینها داریم، اما وظیفه من این است که به شما بگویم به این صورت به اینجا وارد نشوید.

۱ - معارفات عبدالعزیز، ص ۱۷۲

تماماً به خودتان بستگی دارد. نمی‌توانید دوباره برگردید. نوزاد نمی‌تواند به عالم رحم بازگردد و از نو شروع کند. هنگامی که به عالم انوار بیایید، آن هستید که از خودتان ساخته‌اید. بنابراین، آیا دلتان می‌خواهد خوشحال باشید و اوج بگیرید؟

عالم انوار

و اما بسؤال از کشف ارواح بعد از خلع اجسام نموده بودید البته آن عالم، عالم کشف و شهود است. زیرا حجاب از میان برخیزد و روح اساسی آنچه در این عالم مستور بوده ... مشاهده خواهد نمود. (۱)

بالاخره شرط می‌بندم که فکر می‌کردید هرگز به اینجا نخواهید رسید. اما به نظرم رسید که به مقداری درس پرواز احتیاج دارید. به جهان انوار خوش آمدید، جهان واقعی. چشمهای ظاهری خود را ببندید و با چشم دل نگاه کنید. هیچ چیز در عالم انوار جسمانی نیست. تماماً نور و انرژی است. فقط زیبایی و رنگها و صداها و زیبا و باشکوه وجود دارد.

برای مثال، مرا، یعنی اریک راه، در نظر بگیرید. من یک جسم نورانی هستم. هنگامی که جسمم در تصادف مرده، به سرعت به عالم انوار آمدم. مرا جابجا کردند و در اینجا مستقر شدم. اینجا همه افراد نورانی به من کمک کردند. بعضی را شناختم. خیلی خوب بود؛ وای، من، تو هم اینجائی؟ حتی برادرم را که در رحم مُرد و هرگز به دنیا نیامد دیدم. او در اینجا منتظرم بود.

خیلی خوب. از همه اینها چی فهمیدم؟ هر روحی خواه

۱ - بیان حضرت عبدالقادر، امر و خلق ج ۱، ص ۲۹۲-۲۹۱

مال نوزاد به دنیا نیامده، یا یک کودک یا یک فرد بالغ باشد، به جهان انوار می آید. آن جسم نورانی از همان ابتدا انسان واقعی است. اما تماشا این نیست. اینجا نیز رشد می کنیم و پرورش می یابیم و می آموزیم. بنابراین برادرم رشد کرده و بزرگ شده بود. مادرم و پدرم و همه او را به عنوان یک فرد و جسم نورانی رشد یافته ملاقات خواهند نمود. همه چیز در حرکت است. این جهان در حال سکون نیست. از هر آنچه که تصورش را هم بتوانید بکنید برانرژی تر و پرتحرک تر است. حتماً برق از سرتان می پرد!

حالا چیزی به شما بگویم که بیشتر تلاش کنید. اگر به شما گفته می شد که زندگی خاکیتان را هرگز فراموش نخواهید و همیشه به یاد خواهید داشت، چکار می کردید؟ اگر به شما می گفتم هنگامی که به اینجا می رسید تمام زندگی شما مانند یک فیلم از جلوی چشمانتان خواهد گذشت، چکار می کردید؟ بله، حقیقت دارد. هر آنچه که قبلاً در زندگی زمینی برای شما مفهومی نداشته در اینجا متوجه خواهید شد و خواهید فهمید. زندگی من روی زمین کوتاه اما شیرین بود. وقت زیادی برای شلوغ کاری و شیطنت نداشتم، پس با پرونده تقریباً تمیزی به اینجا وارد شد. هنگامی که به اینجا رسیدم آنچنان اوج گرفتم که حتی نمی توانید فکرش را بکنید.

اما خیلی عالی است که زندگی شما از جلوی چشمتان بگذرد. منظورم این است که همه چیز را به یاد خواهید آورد، تمام خوبیها و بدیها. ناگهان متوجه می شوید که چقدر بعضی

چیزها مهم بودند و بعضی دیگر بیهوده و احمقانه. افرادی که خیلی مظلوم بودند با نور شدید می درخشیدند. شما فقط باید آنها را ببینید. اما آنهایی که باعث ظلم و اندوه شوند آنقدر کم سو هستند که به زحمت می شود آنها را دید. آن‌ها اینجا قدرتی ندارند. خیلی جالب است، مگر نه؟ دیگر روی هیچ کس اثری ندارند. نه فقط این، بلکه نمی توانند آنچه را که انجام داده‌اند فراموش کنند.

در عالم انوار ما با افکار خود با یکدیگر ارتباط برقرار می کنیم. احتیاجی به صحبت‌های عنصری نیست. هنگامی که متوجه شدم با چه کسانی می توانم صحبت کنم، داشتم از خوشحالی دیوانه می شدم. فقط تصورش را بکنید! حضرت عیسی، حضرت نوح، حضرت بهاء‌الله، انشتین، گالیله، کریستف کلمب، بنه‌وون، پدر بزرگ و مادر بزرگم و خیلی افراد قدیمی تر از آنها. حد و مرزی ندارد. اگر من در عالم خاکی کنجکاو بودم، اینجا میلیون‌ها برابر کنجکاو تر شده‌ام.

شما هرگز کسی را که دوست دارید فراموش نخواهید کرد. در تمام عوالم الهی با آنها همراه هستید. بنابراین به مدت طولانی تنها نخواهید ماند. بیش از عالم آشفته خاکی شما اینجا به وسیله عشق احاطه می شوید. حدس بزنید دیگر چه؟ بله درسته! عوالم الهی بسیاری هستند که باید آنها را کشف کنیم. هرگز رشدمان به طرف خدا متوقف نمی شود و با رسیدن ما به عالم نورانی از حرکت باز نمی ایستیم. بلکه این فقط یک شروع دیگر است.

دعا بخوانید، زیرا ما شدیداً به دعا و مناجات شما برای پیشرفتمان احتیاج داریم. در عوض ما هم می‌دانیم شماها چقدر به کمک احتیاج دارید. بنابراین ما نیز برای شما دعا می‌خوانیم. اگر شما نگران کسی هستید، برای او دعا بخوانید. این حرکت مثبتی است. نگران بودن ما کاملاً بی‌فایده است، فقط شما را خسته و نیروی بانری شما را تخلیه می‌کنند. در حالی که دعا و مناجات شما را روشن می‌کند و تمام قدرت و نیروی شما را به کار می‌اندازد. هر اتفاق می‌تواند بیفتد.

ما خیلی مایل به کمک کردن هستیم. همه ما اجسام نورانی بر از انرژی هستیم. آیا شما احتیاج به کمک دارید؟ فقط صدا کنید. احتیاج به شجاعت دارید؟ احتیاج به دلداری و افکار جدید دارید؟ احساس تنهایی می‌کنید؟ فقط صدا بزنید، خواندن دعا همه چیزهایی را که نمی‌توانید ببینید، به کار می‌اندازد، به فعالیت برمی‌انگیزد. فقط شما باید اعتماد و ایمان به این مراحل داشته باشید. هنگامی که شما نمی‌توانید نتایج را فوری ببینید به این معنی نیست که هیچ اتفاق نیفتاده است، بلکه شاید آن چیزی را که انتظارش را دارید نباشد. فقط همین.

بنابراین، اصلاً نگران ارواح در عالم انوار نباشید. در عوض برایشان دعا بخوانید و کمکشان کنید تا رشد کنند. لحظه‌هایی در سکوت چشم‌مان خود را ببندید و محبت خود را برای آنها بفرستید. ما پیغام را دریافت می‌کنیم. لطفاً ما را از خودتان محروم نکنید، زیرا واقعاً به محبت شما احتیاج داریم.

اوج گرفتن و خروج

گمان ستر که از راه دست داده‌ای - حساب برداشته
شود و آنگاه روی برآی او را در ملائحتی خواهی دید^(۱)

اینجا به پایان ملاقاتمان رسیدیم. اندکی غم‌انگیز است، اما من باید بروم. آیا توانستم برای شما مفهومی داشته باشم؟ آیا احساس هیجان می‌کنید؟ خیلی خوب است! آیا احساس می‌کنید که زندگی زمینی شما تازه ابتدای یک ماجرای عظیم است؟ شرط می‌بندم که همینطور است!

فقط توانستم ذره‌ای از این عالم را برای شما به تصویر بکشم. این عالم از عالم خاکی همان قدر تفاوت دارد که عالم شما با عالم رحم تفاوت دارد. برای این که بیشتر متوجه شوید باید صبر کنید تا به اینجا برسید. اما مهم‌ترین نکته این است، فقط جسم عنصری شما می‌میرد، نه شما که جسم نورانی هستید. شما احساس غم برای آنهایی می‌کنید که عالم شما را ترک می‌کنند، چون دل شما برای آنها تنگ می‌شود. اما در همان حال برای آنها آرزوی سرور و سفری شادمانه می‌کنید. شما بعداً به آنها خواهید پیوست، درسته؟

هنگامی که به اینجا رسیدید سراغم را بگیرید، باشه؟ به

۱ - ترجمه بیان حضرت عبداللہا.

تماس با عالم انوار

در حالت نزع روعا بر کیفیت ما یکدیگر اتصال باید پس در

حز آنها دعا کهد مثل این که آنها در حز شما دعا می کند^(۱)

همانطور که تا حالا متوجه شده اید، عالم انوار پر از افراد نورانی زیبا است. خوب، اینطوریه دیگه! اما واقعیت دارد. عالمی است پر از هوش. خوب، حال ما این قدرت را به وسیله دعا به کار می اندازیم. انتقال افکار در سطح خیلی بالائی است. هنگام دعا جسم نورانی شما علاماتی را می فرستد که همان افکار است. آنها واقعاً تمرکز یافته اند. هدف شما بالا است، با تمام ارزش وجودی خود به سوی خدا متوجه هستید، و رای وجود خودتان، به درون جهان نورانی و به سوی منبع همه چیز یعنی خدا توجه دارید. باور کنید دعاها خیلی قوی هستند. دعا وسیله اتصالی است میان عوالم خداوند. ما به وسیله این نظام به هم مرتبط می شویم. بنابراین هنگامی که دعا می خوانید و خدا را پرستش می کنید قوای بسیاری را به کار گرفته اید. قبلاً برای آنچه که می خواهید دعا بخوانید مطمئن شوید، یعنی ابتدا تفکر کنید. اما عاقلانه تر این است که برای آنچه که خداوند از ما می خواهد دعا کنیم. شما می توانید برای ارواح نفوسی که در عالم انوار هستند

(۱) - این بیان ادامه یابی است که در فصل دوم در بالای صفحه آمده است

امید دیدار، دوست عزیز.

* شما سرا در ملکوت الهی مستغرق در بحر انوار حواهد یادت^{۱۰} (۱)

۱ - ترجمهٔ سان حضرت عبدالنہاہ



www.mybooks2009.blogspot.com